



## تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری و ظهور گروه‌های خشونت‌گرا در جهان اسلام

محمدجواد محسنی<sup>(۱)</sup>

عمران حلیمی<sup>(۲)</sup>

### چکیده

خشونت‌گرایی، یکی از معضلات اصلی کنونی جوامع اسلامی به شمار می‌رود. این وضعیت، پرسش‌های بی‌شماری را به میان می‌کشد؛ یکی از پرسش‌های اساسی این است که عوامل اجتماعی - فرهنگی پیدایش گروه‌های خشونت‌گرا در دنیای اسلام کدام‌اند؟ پژوهش حاضر، با روش توصیفی - تحلیلی این موضوع را بررسی نموده و عامل اصلی ظهور این گروه‌ها را در دنیای اسلام، فشارهای روحی - روانی می‌داند که به شکل متراکم و از طریق بحران‌های فرهنگی - معرفتی، محرومیت نسبی و ناکامی‌های اجتماعی و سیاسی، بر امت اسلامی تحمیل می‌گردد. این فشارها هنگامی که با تعارضات قومی، مذهبی و طبقاتی ترکیب می‌شود، زمینه‌ی بروز خشونت و درگیری‌های اجتماعی را دوچندان می‌کند.

**واژگان کلیدی:** گروه‌های خشونت‌گرا، دنیای اسلام، بحران فرهنگی - معرفتی، محرومیت نسبی، تعارضات قومی و مذهبی، ناکامی‌های اجتماعی.

۱. دکترای جامعه‌شناسی و پژوهشگر.

۲. دانشجوی دکتری رشته‌ی «اندیشه‌ی معاصر مسلمین» جامعه‌المصطفی<sup>علیه السلام</sup> العالمیه، واحد تهران.

## ۱. مقدمه

خشونت‌گرایی، یکی از واقعیت‌های مسلم و انکارناپذیر دنیای اسلام به شمار می‌آید. این مسئله در شرایط کنونی تقریباً فراگیر و همگانی شده است. جوامع اسلامی سال‌های طولانی است که در آتش خشم گروه‌های خشونت‌طلب می‌سوزند. جریان‌های خشونت‌گرای سلفی، سرنوشت بسیاری از تحولات را در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی بین‌المللی رقم می‌زنند. این بازیگران توانسته‌اند بخش گسترده‌ای از ترتیبات سیاسی و امنیتی را متوجه عملکردهای خود سازند. بهره‌گیری گسترده از تکنیک خشونت و دامن زدن به کشمکش‌های اجتماعی، از بارزترین ویژگی‌های رفتاری گروه‌های سلفی به شمار می‌آید. گروه‌های سلفی، با بی‌رحمی تمام، زنان و کودکان مسلمان را قتل عام کرده، شهرها و زندگی مسلمانان را به آتش می‌کشند، در حالی که دستور به رأفت و مهربانی، در متن آموزه‌های دینی اسلام قرار داده شده است و قرآن مسلمانان را برادر یکدیگر می‌داند.

چنین حجم گسترده‌ای از رفتارهای خشونت‌آمیز، پرسش‌های متعددی برمی‌انگیزد، ولی آنچه در این جا اهمیت دارد، فهم عوامل و زمینه‌های بروز این پدیده در دنیای اسلام است؛ چرا دنیای اسلام در دام خشونت‌گرایی گرفتار آمده است؟ عوامل سیاسی پدیده‌ی خشونت‌گرایی در دنیای اسلام چیست؟ چه عوامل روانی سبب شده است مسلمانان به بهره‌گیری از ابزار خشونت روی آورند؟ چه تحولات و دگرگونی‌هایی در بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع اسلامی رخ داده است که حس خشونت‌گرایانه را در مسلمانان تحریک کرده و موجب شکل‌گیری و ظهور گروه‌ها و نحله‌های خشونت‌گرا در این جوامع شده است؟ همان گونه که ملاحظه می‌گردد، می‌توان این مسئله را نیز از منظرهای گوناگون و در علوم مختلف طرح و بررسی نمود. بدون تردید، به دست آوردن درکی درست و همه‌جانبه از عوامل و زمینه‌های این پدیده، نگاهی جامع به همه‌ی ابعاد و زوایای آن را می‌طلبد، ولی به اقتضای ظرفیت و گنجایش نوشته‌ی حاضر، نگارنده تنها جنبه‌ی جامعه‌شناختی مسئله را نقطه‌ی تمرکز خود قرار می‌دهد؛ بنابراین، پرسش اصلی ما این است که از منظر جامعه‌شناختی، چه عوامل اجتماعی و فرهنگی در ظهور و شکل‌گیری گروه‌های خشونت‌گرا در دنیای اسلام نقش داشته است؟ در ادامه، همین مسئله را با تکیه به روش توصیفی -



تحلیلی مورد بررسی قرار می‌دهیم. در باب ضرورت پژوهش حاضر می‌توان بیان داشت که خشونت‌گرایی در شرایط کنونی، مهم‌ترین چالش جهان اسلام به شمار می‌رود که باید درباره‌ی آن چاره‌اندیشی کرد. شناسایی و درک عوامل و زمینه‌های پدیده‌ی خشونت‌گرایی، می‌تواند در حل این معضل کمکی شایان نماید.

با این حال، پیش از هر چیزی، این نکته‌ی مهم باید یادآوری گردد که امروزه، اندیشمندان رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی، تقریباً اتفاق نظر دارند که نگاه تک‌عاملیتی به پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی، حتی در درون رشته‌ی علمی دیگر کفایت نمی‌کند و می‌تواند به مثابه خطای راهبردی در پژوهش‌های علمی به شمار آید. در بیشتر موارد، زنجیره‌ای از عوامل همبسته و مرتبط، زمینه‌ی وقوع رویداد را فراهم می‌آورد؛ بنابراین، در تبیین کنش‌های خشونت‌گرایانه، تکیه کردن به علت خاص، مانند محرومیت نسبی یا هر عامل دیگر، افتادن در دام نوعی تقلیل‌گرایی خواهد بود. نگارنده براساس همین نگرش، مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی و فرهنگی را در شکل‌گیری و ظهور گروه‌های افراطی در جهان اسلام دخیل می‌داند که در فرازهای آتی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

## ۲. مفاهیم

### ۲-۱. خشونت

بحث را از چپستی خشونت و تعریف گروه‌های خشونت‌گرا آغاز می‌کنیم؛ در لغت‌نامه‌های فارسی، خشونت به همان معنای متداول روزمره به کار رفته است، یعنی رفتاری همراه با تندی و درشتی، تندخویی، و رفتاری همراه با عصبانیت، (انوری، ۱۳۸۳: ۴۸۸ و معین، ۱۳۷۵: ۱۴۲۵) ولی در کاربردهای اصطلاحی، تعریف مورد وفاقی از این مفهوم بین اندیشمندان علوم اجتماعی وجود ندارد و می‌توان تعاریف متنوع و گوناگونی از آن در رشته‌های مختلف علمی به دست آورد که ذکر همه‌ی آنها در این نوشته نه مطلوب است و نه مقدر. از میان تعاریف گوناگون، تعریفی را که در کتاب فرهنگ علوم اجتماعی آمده است، در این جا ذکر کرده، مبنای بحث قرار می‌دهیم: هر نوع رفتاری که با هدف آسیب رساندن به دیگری انجام گیرد؛ اعم از آسیب‌های جسمی، روانی، حیثیتی، شئون انسانی؛ تحمیل محدودیت‌های مالی، ممانعت از پیشرفت‌های شغلی و ارتقای توانایی‌های فردی و

بی‌اعتنایی. (آوتویت و باتامور، ۱۳۹۲: ۴۱۷ و ابراهیمی‌پور، بی‌تا: ۵۷۸) این نوع رفتارها، هم می‌تواند در عملکرد افراد و گروه‌های اجتماعی تبلور یابد و هم در رفتار و عملکرد نهادها و سازمان‌های اجتماعی؛ به عبارت دیگر، محل بروز خشونت را باید در سطوح و لایه‌های مختلف در نظر گرفت؛ ۱. سطح کنش افراد و گروه‌های اجتماعی مشخص که «اسلاوی ژیتک» آن را خشونت آشکار یا عربان می‌نامد؛ ۲. سطح نهادها، نظام معنایی اجتماعی و اقتصادی که ژیتک از آن به خشونت نمادین یا سیستمی تعبیر می‌کند. خشونت آشکار که عده‌ای از کنشگران بر عده‌ی دیگر اعمال می‌کنند و به آن خشونت کنشگرانه نیز گفته می‌شود، ولی خشونت نمادین یا سیستمی، کاملاً پنهان اعمال می‌گردد و عامل مشخصی ندارد. این نوع خشونت به خاطر نامرئی بودنش، خطرناک‌تر از رفتار خشونت‌آمیز افراد و گروه‌هاست. خشونت کنش‌پذیرانه، خشونت نوع اول را توجیه و بازتولید می‌کند. (ژیتک، ۱۳۸۹: ۹-۱۰) همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، نکته‌ی اصلی در تعریف بالا، قصد و نیت مندی است. تعریف بالا رفتار آسیب‌زا را در صورتی که با قصد آسیب به دیگری انجام نشود، دربر نمی‌گیرد. مراد از آسیب هم در این تعریف، تنها آسیب‌های جسمی مانند ضرب و جرح نیست، بلکه فراتر از آن، آسیب‌های روانی، شغلی، حیثیتی، مالی و... را نیز شامل می‌شود. البته در این نوشته، بیشتر وجه سخت و فیزیکی خشونت - که جنبه‌ی خرابکارانه و تهاجمی دارد- مدنظر است، نه همه‌ی آن گستره‌ی وسیع مفهومی. خشونت‌هایی هم که در دنیای اسلام رخ می‌دهد، بیشتر از نوع فیزیکی و سخت است، اگر چه در برخی موارد، نمونه‌ها و نشانه‌هایی از خشونت نمادین نیز به چشم می‌خورد.

با این حال، ممکن است پنداشته شود تعریفی که از مفهوم خشونت ارائه گردید، کنش‌های دفاعی یا برخی احکام جزایی اسلام را نیز دربر می‌گیرد و براساس این، آنها را نیز باید نوعی خشونت به شمار آورد، ولی در مقام دفاع می‌توان گفت اندکی دقت در تعریف، می‌تواند این نگرانی را مرتفع سازد: کنش دفاعی از اساس در این تعریف قرار نمی‌گیرد، زیرا دفاع همان‌گونه که از عنوانش پیدا است، کنشی است که هدف آن دفع خشونت و جلوگیری از آسیب است، نه آسیب رساندن به دیگری. هدف قصاص یا برخی دیگر از احکام جزایی

اسلام هم در واقع دفع خشونت و جلوگیری از آسیب‌های احتمالی در آینده، جبران خسارت یا تربیت افراد و تزکیه‌ی اجتماع و حفظ نظام اجتماعی.

## ۲-۲. گروه‌های خشونت‌طلب

مراد از گروه‌های خشونت‌گرا در این نوشته، آن دسته از گروه‌ها و جریان‌ها در جهان اسلام است که برای دست یافتن به اهداف سیاسی و اجتماعی خود، به اهرم زور و نبردهای مسلحانه توسل می‌جویند. بارزترین ویژگی این گروه‌ها، استفاده‌ی بی‌رویه و غیرمتمعارف از ابزارها و شیوه‌های خشونت‌آمیز است. آنان انسان‌های بی‌گناه را قتل عام می‌کنند، از کشتن زنان و کودکان و از پافشاری‌ها بی‌نیازند، اسرا و دستگیرشدگان را با شیوه‌های دهشتناک و بی‌رحمانه به قتل می‌رسانند و شهرها، آبادی‌ها، مزارع و بنیان‌های زندگی و حیات برادران مسلمان خود را به آتش کشیده، ویران می‌سازند، مانند القاعده، داعش، جبهه‌النصره، طالبان، سپاه صحابه، لشکر جنگجوی، بوکوحرام و دیگر گروه‌هایی با این ویژگی‌ها. این گروه‌ها برای رسیدن به مقاصدشان نه تنها از ابزارهای خشونت سخت در بالاترین سطح ممکن بهره می‌گیرند، که با ضبط و تصویربرداری از صحنه‌های کشتار و گردن زدن آدم‌ها و قرار دادن آنها در فضاهای مجازی، ذهن و احساسات مردم را نیز هدف قرار می‌دهند.

## ۳. عوامل ظهور گروه‌های خشونت‌گرا در دنیای اسلام

حال با توجه به تعریفی که از مفهوم «خشونت» و ویژگی‌های گروه‌های خشونت‌گرا ارائه شد، به مسئله‌ی اصلی خود، یعنی تحلیل و تبیین شکل‌گیری و ظهور گروه‌های خشونت‌گرا در دنیای اسلام می‌پردازیم؛ نگارنده از نظر جامعه‌شناختی، ظهور گروه‌های خشونت‌گرا را در دنیای اسلام، معلول فشارهای روانی متعددی می‌داند که از روش‌های گوناگون بر امت اسلامی تحمیل می‌گردد، ولی در فرازهای آتی مورد تحلیل قرار خواهد گرفت که این فشارها چگونه و با چه ساز و کاری موجب بروز کنش‌های آسیب‌زا در جامعه می‌شود و منابع تولید آنها در جوامع کنونی اسلامی کدام است.



### ۳-۱. بحران فرهنگی - معرفتی

یکی از منابع تولید این فشارها در جوامع اسلامی، بحران فرهنگی - معرفتی حاکم بر دنیای اسلام است. برای تبیین این مسئله می‌توان از چارچوب نظری بهره گرفت که «آنتونی والس» در باب پیدایش جنبش‌های کاریزماتیک ارائه کرده است؛ وی معتقد است «بحران فرهنگ» و فرسایش آن، سبب هرج و مرج و نابسامانی‌های اجتماعی و در نهایت، ظهور جنبش‌های کاریزماتیک می‌شود. (والس، ۱۳۷۸: ۳۸) والس فرایند تغییر و تحولی را که به ظهور جنبش‌های کاریزماتیک و رادیکال می‌انجامد، «بحران معنا» توصیف می‌کند. وی برای توضیح این فرایند، از مفهوم «جهان‌بینی»، یعنی تصویری که فرد از طبیعت، جامعه، فرهنگ، شخصیت، جسم و رابطه‌ی هر یک از اینها دارد، استفاده می‌کند. از نظر والس، کارکرد جهان‌بینی این است که در شرایط بحرانی و غیرعادی، که افراد تحت فشارهای شدیدی قرار دارند، توجیهاتی برای کاهش فشارها فراهم می‌سازد، ولی اگر چنانچه افراد تحت فشارهای شدیدی قرار داشته باشند و پارادایم فرهنگی متداول، مجاری کارآمدی برای کاهش فشارها فراهم نیامورد، افراد باید عذاب بکشند یا نگرش خود را به زندگی تغییر دهند. از آن جا که تحمل هم آستانه‌ی معین دارد، بیشتر فشارهای ساختاری، به تدوین جهان‌بینی جدید منجر می‌شود. براساس این، از نظر والس، جنبش‌های کاریزماتیک، معلول بحران‌های فرهنگی و فشارهای شدید گذشته است که در فرایند چهار مرحله‌ای به منتهی ظهور می‌رسد. آن فرایند چهار مرحله‌ای عبارت است از: الف. دوره‌ی ثبات؛ ب. دوره‌ی تشدید فشارها؛ ج. دوره‌ی فروپاشی فرهنگی؛ د. مرحله‌ی تجدید حیات. (کیت، ۱۳۷۸: ۳۸) طبق این تحلیل، نظام فرهنگی دنیای اسلام در شرایط کنونی رو به زوال نهاده است و نظام معنایی قدیم که پیش از این روابط اجتماعی مسلمانان را توجیه می‌کرد، دیگر کفایت نمی‌کند. این نظام فرهنگی بر اثر تحولات و دگرگونی‌های تاریخی و اجتماعی دچار فرسایش و پوسیدگی شده است و عناصر آن دیگر ارتباط موزونی با همدیگر ندارند؛ به بیان دیگر، اعتبار و جایگاه ارزش‌ها و هنجارهای این نظام فرهنگی نزد عاملان اجتماعی به شدت آسیب دیده است. در واقع، جوامع اسلامی از نظر فرهنگی به نوعی سرگستگی و نابسامانی حاد گرفتار آمده است و می‌کوشد بر شرایط موجود فائق آمده، از آن عبور نماید.

می‌توان نشانه‌های چنین ازهم‌گسیختگی فرهنگی را در جوامع اسلامی و به ویژه در دنیای اهل سنت به صورت عینی نشان داد؛ برای نمونه، اندیشه‌ی «پادشاه جانشین پیامبر ﷺ»، به مثابه مفهوم محوری فرهنگ سیاسی در باور شماری از اهل سنت به حساب می‌آید. دال‌های شناور و پیرامونی دیگر، پیوسته، آن را تقویت و بازتولید می‌کرد؛ احترام پادشاه و پیروی از اوامر و دستورات او - حتی اگر جابر و ستمگر باشد - واجب دانسته می‌شد؛ مخالفت با وی، در زمره‌ی مخالفت با پیامبر ﷺ تلقی می‌گردید (میرعلی، ۱۳۹۱: ۱۲۷) و دیگر آثار و الزامات سیاسی - اجتماعی بی‌شماری که بر این اندیشه مترتب می‌شد و در مجموع، نظام فرهنگ سیاسی اهل سنت را شکل می‌داد. اکنون، این اندیشه در جامعه‌ی اهل سنت، منسوخ شده تلقی می‌شود و اعتبار و جایگاه خود را از دست داده است. به تبع آن، تمام شاکله‌ی فرهنگ سیاسی اهل سنت به هم ریخته است و دیگر نه دستورها و فرمان‌های پادشاه در میان عامه‌ی مسلمانان به مثابه دستورات شرعی و فرمان‌های مستقیم پیامبر ﷺ واجب‌الاطاعه تلقی می‌گردد و نه قوانین زمامدار قانونی نگریسته می‌شود که نباید از آن تخطی کرد. بالاتر از همه‌ی اینها، فقهای کنونی اهل سنت، حتی جهاد و مبارزه با حکام جور و فاسد را واجب می‌دانند.

آنچه توضیح داده شد، مثال بود. نشانه‌های این ازهم‌پاشیدگی را در دیگر ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی نیز می‌توان به وضوح دید. چنین وضعیتی، بار روانی عظیمی بر عاملان اجتماعی و کاربران فرهنگ موجود وارد کرده، آنان را در تنگنای سخت روحی - روانی قرار می‌دهد. نتیجه و برآیند این فشارهای روانی، اعمال پرخاشجویانه، به ویژه در مورد عوامل فشار، خواهد بود. عاملان اجتماعی، که در تنگنای روحی - روانی قرار می‌گیرند، برای کاستن از شدت فشارها و برون‌رفت از وضعیت موجود، به طور غریزی به اعمال پرخاشجویانه و خشونت‌بار پناه می‌برند. قرائن و نشانه‌های فراوانی از رفتار همه‌ی موجودات زنده، این فرض را به ویژه درباره‌ی کسانی تأیید می‌کند که منبع فشارها قلمداد می‌شوند.

سیر تاریخی تنوع و گوناگونی جنبش‌های بنیادگرای اسلامی را از نظر شدت عمل و سطح خشونت‌ورزی، می‌توان به گستره و شدت آشفستگی و فشارهای ناشی از آن مرتبط دانست. نگاهی به گذشته‌ی تاریخی جنبش‌های بنیادگرای اسلامی نشان می‌دهد که



نخستین حرکت‌ها و گروه‌هایی که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و فروپاشی نهاد خلافت شکل گرفتند، شدت عمل چندانی نداشتند. بسیاری از مناطق مسلمان‌نشین که به فروپاشی «خلافت» اعتراض داشتند، تنها به محکوم کردن عمل «مصطفی کمال» بسنده کردند، (بابی سعید: ۱۳۹۰، ۸۰) زیرا در آن اوضاع و احوال، بحران به وجود آمده از عمق و گستره‌ی چندان برخوردار نبود، ولی با گذشت زمان و تشدید فشارها، گروه‌های اسلامی رادیکال‌تری شکل گرفت. شرایط نابسامان کنونی جوامع اسلامی را می‌توان دوره‌ی اوج این فشارها به حساب آورد؛ فشارهایی که از تهاجم بی‌رحمانه‌ی فرهنگی و رسانه‌ای غرب بر ارزش‌های اسلامی و رفتار تحقیرآمیز آنان با مسلمانان از سویی و بی‌کفایتی، خفت سردمداران جوامع اسلامی و احساس درماندگی و بیچارگی مسلمانان در برابر این فشارها و تحقیرها، از سوی دیگر، نشئت می‌گیرد. ظهور گروه‌هایی همچون «حزب التحریر»، «الجهاد»، «التکفیر»، «القاعده»، «داعش»، «لشکر طیبه»، «سپاه محمد»، «طالبان» و «بوکوحرام» را - که در قالب عملیات‌های انتحاری، اوج رفتارهای خشونت‌طلبانه را به نمایش می‌گذارند - می‌توان واکنشی در برابر این وضعیت دانست.

«هرایر دکمجیان» تصریح می‌کند جهان اسلام و به ویژه «جامعه‌ی اهل سنت» در شرایط کنونی، از بحران‌های متعدد و درهم‌تنیده‌ی اجتماعی رنج می‌برد که «بحران هویتی - معرفتی»، مهم‌ترین آنهاست. (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۳۱) سرازیر شدن سیل آسای نمادهای فرهنگ غربی، که بر اثر گسترش فناوری‌های جدید ارتباطی از قبیل ماهواره، اینترنت و رسانه‌های صوتی و تصویری و همچنین نقل و انتقال سریع کالاهای مادی امکان‌پذیر گشته، یکی از عوامل مهم این بحران به شمار می‌آید، زیرا ارزش‌های دینی با بخش اعظم نمادهای فرهنگی و ارزش‌های دنیای مدرن در تعارض و تقابل قرار می‌گیرد. با ورود عناصر و نمادهای این فرهنگ (فرهنگ مدرن) در جوامع اسلامی - خواه ناخواه - بخشی از ارزش‌های فرهنگ خودی دچار فرسایش شده، به حاشیه رانده خواهد شد که تعارضات و کشمکش‌های روانی به دنبال خواهد داشت، ولی عامل اصلی و نقطه‌ی ثقل این بحران و فشارهای ناشی از آن - که بیش از همه خشم و عصبانیت مسلمانان را برانگیخته است - حملات و یورش‌های فرهنگی - رسانه‌ای هدفمند غرب به ارزش‌های دینی و اسلامی





مسلمانان است. غربی‌ها در یکی دو قرن اخیر و به ویژه پس از نیمه‌ی دوم قرن ۲۰م، با تمام امکانات تبلیغی و رسانه‌ای خود، هدفمند و برنامه‌ریزی شده، مقدسات اسلامی را به باد انتقاد و تمسخر گرفته، مورد حمله قرار می‌دهند. مسلمانان در شرایط کنونی احساس می‌کنند هویت دینی و اسلامی‌شان به وسیله‌ی غربی‌ها لگدمال و تحقیر می‌شود. انتشار کتاب آیات شیطانی «سلمان رشدی»، اهانت به ساحت پیامبر اکرم ﷺ و نیز قرآن کریم را می‌توان نمونه‌ای از این اقدامات و برنامه‌ها دانست.

حملات گسترده و بی‌رحمانه‌ی نظامی غرب بر جوامع اسلامی، بر تشدید این فشارها بیش از پیش دامن زده است. مسلمانان با توجه به این واقعیت‌های ناگوار، عزت و شرافت خود را به وسیله‌ی استعمارگران غربی پایمال شده و بر بادرفته می‌بینند. در برابر این همه توهین، تحقیر و فشارهای روحی- روانی، راهی جز بهره‌گیری از سلاح تهاجم و رویارویی مستقیم با آنها باقی نمی‌ماند. این واقعیت در مصاحبه‌های برخی از جنگجویان گروه‌های افراطی فعال در سوریه و عراق به خوبی هویدا است؛ «تودنهورفر»، خبرنگار آلمانی، از یکی از اعضای گروه داعش می‌پرسد آیا حمله‌ی امریکایی‌ها به افغانستان و عراق و نیز مسئله‌ی فلسطین و سیاست‌های خشونت‌طلبانه‌ی غرب در قبال خاورمیانه در دویست سال اخیر، تأثیری در انگیزه‌ی جهادی شما دارد؟ وی در پاسخ می‌گوید: قطعاً این جزئی از انگیزه و بخشی از محرکی است که افراد را به جنگ در این جا وامی‌دارد، چون مردم قرن‌هاست شاهد خشونت‌طلبی غرب ضد مسلمانان یا اسلام بوده‌اند مسلماً نقش دارد، ولی این تنها انگیزه نیست. (تودنهورفر، ۱۳۹۴: ۱۲۸)

### ۳-۲. فشارهای ناشی از محرومیت نسبی

در برخی از منابع جامعه‌شناختی، محرومیت نسبی،<sup>(۱)</sup> یکی از عوامل احتمالی خشونت‌ورزی برشمرده شده است. تئوری محرومیت نسبی می‌گوید هرگاه افراد یا گروه‌های اجتماعی به نتیجه برسند که بین انتظارات ارزشی<sup>(۲)</sup> (کالاها و شرایط زندگی‌ای که مردم

۱. Relative deprivation.

۲. Value expectation.

خود را مستحق آن می‌دانند) و توانایی‌های ارزشی<sup>(۱)</sup> آنان (کالاها و شرایط زندگی‌ای که فکر می‌کنند عملاً توانایی کسب و حفظ آنها را دارند) شکاف وجود دارد، (گار، مرشدی زاده، ۱۳۸۸: ۴۷) به ویژه در برابر نظام سیاسی، ممکن است سر به طغیان و شورش بردارند. «محرومیت نسبی، نارضایتی حاصل از شکاف تصویری تحمل‌ناپذیری است بین آنچه دارد و آنچه می‌خواهد داشته باشد». (حسینی، ۱۳۷۵: ۱۵)

براساس ادعای این تئوری، هر چه میزان محرومیت نسبی برای گروهی بیشتر باشد، پتانسیل خشونت برای آن گروه بیشتر خواهد بود. «گار» به طور دقیق فرضیه‌ی خود را بدین شکل صورت‌بندی می‌کند: «پتانسیل خشونت جمعی، قویاً تحت تأثیر شدت و گستره‌ی محرومیت نسبی در میان اعضای هر مجموعه قرار دارد». (پناهی، ۱۳۹۲: ۲۸۰) هر چه شدت و گستره‌ی محرومیت نسبی بیشتر باشد، حجم و گستره‌ی خشونت ضد اهداف سیاسی بیشتر خواهد بود. محرومیت نسبی، سبب نارضایتی مردم می‌شود؛ اگر نارضایتی رفع نشود، بروز عمل خشونت‌گرایانه را در پی خواهد داشت. (همان) باید دانست که خشونت سیاسی اشکال مختلفی دارد. بارزترین آنها عبارت است از: کودتا، سوء قصد، توطئه، شورش، جنگ داخلی و انقلاب.

رابرت گار ضمن توضیح این نکته که محرومیت نسبی ممکن است در قالب یکی از الگوهای سه‌گانه‌ی الف. محرومیت نزول قابلیت‌ها<sup>(۲)</sup> یا محرومیت نزولی؛ ب. محرومیت افزایش انتظارات؛<sup>(۳)</sup> ج. محرومیت صعودی<sup>(۴)</sup> تحقق یابد، سه دسته از ارزش‌ها را عامل ایجادکننده‌ی محرومیت نسبی در جامعه می‌داند: ارزش‌های رفاهی، ارزش‌های مربوط به قدرت و ارزش‌های بین‌الاشخاصی. (گار: ۱۳۸۸، ۴۹-۵۰)

از نظر گار، برای بروز خشونت در جامعه، افزون بر محرومیت نسبی، متغیرهای مکمل دیگری نیز باید وجود داشته باشد تا خشونت به مرحله‌ی حتمیت برسد: این متغیرهای مکمل عبارت است از: الف. توجیهات هنجاری خشونت سیاسی (فرهنگ، سابقه و

۱. Value capabilities.

۲. Decremental deprivation.

۳. Aspirational deprivation.

۴. Progressive deprivation.

مشروعیت): (گار: ۱۳۸۸، ۲۱۴ و ۲۹۰) ب. توجیہات فایدہ‌گرایانہ‌ی خشونت سیاسی؛ (همان: ۲۲۰-۲۲۶) ج. نسبت نیروهای قهریہ‌ی نظام حاکم و مخالفان؛ (گار: ۱۳۸۸: ۳۳۲ و ۳۳۸) د. نسبت حمایت‌های نهادی از نظام سیاسی و مخالفان.

براساس تحلیل گار، شدت محرومیت نسبی با گستره‌ی محرومیت نسبی، نارضایتی (پتانسیل خشونت جمعی) ایجاد کرده، باعث نارضایتی سیاسی (به وجود آمدن پتانسیل خشونت سیاسی) می‌شود. مضاف بر نارضایتی ۱. شدت توجیہات ہنجاری خشونت سیاسی؛ ۲. شدت توجیہات فایدہ‌گرایانہ‌ی خشونت سیاسی؛ ۳. گستره‌ی توجیہات خشونت سیاسی نیز بر نارضایتی سیاسی دامن زده، به اضافہ‌ی ۱. وضعیت نسبی کنترل رژیم و مخالفان بر نیروهای قهریہ؛ ۲. وضعیت نسبی حمایت نهادی از رژیم و مخالفان، حجم و شکل خشونت سیاسی را تعیین می‌کند. (پناہی: ۲۹۸-۳۰۰)

با قطع نظر از متغیرهای تکمیلی گار برای به وجود آمدن «پتانسیل خشونت» در جامعہ، نکته‌ی مسلم و انکارناپذیر این است کہ در کشورهای بحران‌زده‌ای مانند افغانستان، پاکستان، عراق، سوریه و...، محرومیت نسبی در سطح گسترده‌ای وجود دارد. در عراق، پیش از سقوط صدام، تمام ارزش‌های رفاهی، ارزش‌های مربوط به قدرت و حتی ارزش‌های بین‌الاشخاصی، در انحصار اقلیت کوچک سنی بود. نہ تنها شیعیان، کہ کردهای سنی نیز در این ارزش‌ها کمترین سهم را داشتند، ولی پس از حملہ‌ی نیروهای بین‌المللی به این کشور و روی کار آمدن نظام سیاسی جدید، تغییرات گسترده‌ای در موقعیت‌ها به وجود آمد. اکنون، اقلیت مرفه و انحصارطلب سنی از ہمہ‌ی حوزه‌ها و موقعیت‌های برتر اجتماعی رانده شده، ہمہ چیز را از دست می‌داد. در این چرخش، افزون بر آن کہ شمار زیادی از نیروهای نظامی و کارمندان حکومت ساقط‌شده‌ی صدام شغل خود را از دست می‌دادند، از نظر روانی نیز موجب نارضایتی شدید جامعہ‌ی اهل سنت عراق می‌شد. ہمین زمینہ‌ی روانی سبب شد این نیروها، به جریان‌های افراطی و بنیادگرایی همچون القاعدہ و داعش پیوسته، ضد دولت این کشور دست به خشونت و شورش بزنند.

بر عکس عراق، در سوریه، الگوی محرومیت نسبی از نوع افزایش انتظارات است؛ در این کشور، نزدیک به نیم قرن است کہ حاکمیت یا ارزش‌های مربوط به قدرت، در انحصار



گروه سیزده درصدی علوی قرار دارد. اگر چه خانواده‌ی اسد، به اندازه‌ی صدام مرتکب جنایت نشده بود، ولی سرشت و طبیعت قدرت این است که هر گروهی که آن را در اختیار بگیرد، گلوگاه‌های اقتصادی و دیگر موقعیت‌های برتر را نیز در کنترل خود گرفته، حتی الامکان می‌کوشد از نزدیک شدن دیگران به چنین موقعیت‌هایی جلوگیری نماید. انحصار حاکمیت و دیگر امتیازات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در خانواده‌ی اسد و دیگر اقلیت علوی، موجب نارضایتی گسترده‌ی جامعه‌ی اهل سنت سوریه و نافرمانی آنان در برابر رژیم سیاسی اسد شده است. براساس این نارضایتی‌ها، دو فاکتور عدم پیشینه‌ی حکومت شیعی در سوریه و پدید آمدن تحولات و دگرگونی‌های عمیق سیاسی و اجتماعی در سطح دنیا بیشتر تشدید می‌گردد.

جامعه‌ی اهل سنت سوریه انتظار دارد در همه‌ی عرصه‌ها و میدان‌های ارزشمند سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیش‌تاز بوده، دیگر گروه‌ها باید در رتبه‌ی پایین‌تر قرار داشته باشند، ولی در عمل چنین چیزی وجود ندارد و راه پیشرفت و رسیدن به جایگاه برتر، در همه‌ی عرصه‌ها، تقریباً به روی آنان بسته است و نظام سیاسی حاکم و شیعیان و اقلیت‌هایی که از آن حمایت می‌کنند، اجازه نمی‌دهد اهل سنت به جایگاه شایسته و مورد انتظار خود برسند. بدین رو، سر به طغیان و شورش برداشته‌اند.

افغانستان و پاکستان، دو کانون مهم دیگر بحران نیز همین وضعیت را دارند. یکی از نویسندگان در تحلیلی، درباره‌ی قدرت‌گیری داعش در خاورمیانه به همین نکته اشاره کرده، می‌نویسد: ناکامی‌ها و محرومیت‌ها، از مهم‌ترین دلایل جذب شماری از مردم عرب منطقه به شبکه‌های تروریستی است. انسان‌ها دارای مجموعه‌ای از خواسته‌ها و تمایلات درونی هستند و در دنیای بیرون به دنبال محقق شدن این خواسته‌ها می‌روند. بدین ترتیب، محرومیت نسبی، نتیجه‌ی تفاوت درک‌شده بین انتظارات ارزشی (خواسته‌ها) و توانایی‌های ارزشی (داشته‌ها) افراد است. به نظر می‌رسد در خاورمیانه چنین وضعیتی برقرار است. جالب این جاست که در دولت‌های ثروتمند عربی نیز به دلیل درآمدهای بادآورده‌ی نفتی، قشر عظیمی از مردم با فقر فرهنگی روبه‌رو هستند؛ بنابراین، کل منطقه با بحران‌های متنوع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی روبه‌رو بوده، این امر منطقه را آماده‌ی انفجار و شورش ضد

حکام استبدادی کرده است؛ از این رو، ضعف نهادهای مدنی و عدم جذب و مشارکت افراد و گروه‌های سیاسی در ساختارهای قدرت، در کنار ضعف آگاهی دینی و ایدئولوژیک، زمینه‌ی بالقوه‌ی مناسبی برای جذب نیروهای اجتماعی را به داعش فراهم آورده است. (ارشدنیا، روزنامه ایران: ۱۳۹۳/۱۰/۱۰ ش)

### ۳-۳. فشارهای ناشی از ناکامی‌های سیاسی - اجتماعی

ناکامی، یعنی احساس شکست در رسیدن به اهداف مطلوب. «ناکامی احساسی است که در نتیجه‌ی ایجاد مانع بر سر راه رسیدن به هدف یا اهداف مطلوب در انسان پدید می‌آید». (ستوده، ۱۳۸۵: ۲۲۸) این هدف می‌تواند ذهنی باشد؛ برای نمونه، فرد گمان کند که در حال رسیدن به هدف دلخواهش است و لذت‌های آن را پیش‌بینی کند یا ممکن است در رفتار ظاهری تجلی یابد. در هر دو مورد، چنانچه اتفاقاً مانعی سر راه تحقق هدف یا اهداف مورد انتظار فرد یا گروه به وجود آید، می‌توان گفت که وی ناکام شده است. (بارون و برنسکامب، ۱۳۸۸: ۶۲۷) ناکامی یا احساس شکست در رسیدن به اهداف مورد انتظار، سبب احساس سرخوردگی در افراد و گروه‌های اجتماعی و برانگیخته شدن خشم و نفرت آنان از منابع ناکامی می‌گردد. تئوری ناکامی - پرخاشگری، مبتنی بر مجموعه‌ای از دیدگاه‌های نظری است که پرخاشگری را به طور عمده ملهم از سائق بیرونی برای آسیب وارد کردن به دیگران در نظر می‌گیرد. در این تئوری پرخاشگری، محصول فرایندی در نظر گرفته می‌شود که در خلال آن افراد از دست‌یابی به هدف یا اهداف خویش بازمی‌مانند و احساس ناکامی در آنها شکل می‌گیرد. ناکامی حاصل از چنین فرایندی، در نهایت سبب بروز حرکات و رفتارهای پرخاشجویانه و خشونت‌آمیز در افراد می‌گردد. مهم‌ترین هدف یا اهدافی که محور آسیب هستند و مورد توجه قرار می‌گیرند، منبع یا منابع ناکامی هستند.

#### ۳-۳-۱. ناکامی‌های سیاسی

حکام خودکامه‌ی جوامع اسلامی - که قرن‌هاست به ناحق بر مردم فرمان می‌رانند - حکومت را بسان ارث پدری خود دانسته، تمام سعی‌شان، حفظ و نگه‌داری این موقعیت برای خود، خانواده و بستگانشان است. آنان هرگز حاضر نمی‌شوند این جایگاه و امتیازات



بی حد و حصر آن را با دیگران قسمت کنند. برای این حاکمان تنها چیزی که اهمیت ندارد، خیر و صلاح مردم و جامعه است، زیرا در اندیشه‌ی آنان، مردم بسان بردگان و رعایایی پنداشته می‌شود که باید تنها به اطاعت محض و بی‌چون و چرا از این فرمان‌روایان فاسد و ستمگر بیندیشند.

این شیوه‌ی سیاست‌ورزی، در باورهای مذهبی و فرهنگی جامعه‌ی اهل سنت ریشه دارد. «اطاعت از کسی که به اجتماع و رضایت مردم یا به غلبه و زور به خلافت نشسته است و امیرالمؤمنین نامیده می‌شود، واجب و لازم است». (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۵۴) «نصر حامد ابوزید» در مورد تاریخ بلند استبدادزدگی در دنیای عرب می‌نویسد: از سال‌های آغازین قرن پیش تاکنون، روشن‌فکران عرب از استبداد شکوه می‌کنند و به تحلیل علل آن و تبیین آثار زیان‌بارش می‌پردازند و همواره راه‌هایی برای مبارزه با آن و رسیدن به افق آزادی و حاکمیت اراده‌ی ملت و تحقق عدل و برابری ارائه می‌نمایند. هنوز هم که یک قرن کامل گذشته و جهان از عصر صنعت به عصر تکنولوژی اطلاعات درآمده است، باز هم زیر سلطه‌ی استبداد سیاسی و اجتماعی و حتی فرهنگی و دینی در جا زده‌ایم. در اثر سال‌ها حکومت نظامی یا دین‌سالار یا قبیله‌سالار، استبداد حتی به جزئیات زندگی روزمره‌ی ما رخنه کرده است. (ابوزید، روزنامه دنیای اقتصاد، ۹/ ۳/ ۱۳۸۷)

جریان‌های اسلام‌گرا در جامعه‌ی اهل سنت، در دهه‌های گذشته، کوشیدند با پرهیز از خشونت‌ورزی، از طریق مشارکت در فرایندهای سیاسی و فعالیت‌های مسالمت‌آمیز مدنی، در قدرت سهیم شده، به اهداف دلخواه خود دست یابند، ولی زمامداران خودکامه‌ی عرب، این فرصت تاریخی را از آنان سلب کردند. «برخی از گروه‌های اسلامی مانند اخوان المسلمین مصر و اردن، با توجه به تجربیات گذشته‌ی جنبش‌های اسلامی، شیوه‌ی قهرآمیز را کنار نهاده، خواستار مشارکت در فرایند سیاسی و گرفتن قدرت از طریق مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، با استفاده از فضای باز سیاسی حاکم بر این کشورها بودند. جریان اسلام‌گرایی در خاورمیانه به رهبری اخوان المسلمین مصر، توانست به طور نسبی گروه‌های اسلامی دیگر را متقاعد سازد که میانه‌روی و تلاش به منظور مشارکت در فرایند سیاسی دموکراتیک در جهان عرب، بهترین راه تضمین پیروزی اسلام‌گرایان است».

(دکمجیان، ۱۳۸۳: ۸) اخوان المسلمین مصر و دیگر اسلام‌گرایان در اردن، لبنان، سودان، یمن و کویت با این استراتژی موفق شدند پیروزی‌های چشم‌گیری در عرصه‌ی سیاسی به دست آورند، ولی پس از کاهش فعالیت گروه‌های رادیکال، دولت‌های عرب از پیروزی‌های پیاپی این گروه‌های میانه‌رو به هراس افتاده، کوشیدند با اعمال محدودیت‌های متعدد، از حضور قدرتمند این گروه‌ها در عرصه‌های سیاسی جلوگیری نمایند. (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۹)

بدین ترتیب، تلاش‌های سیاسی مسالمت‌جویانه‌ی گروه‌های اسلام‌گرا در این کشورها سرکوب و با ناکامی روبه‌رو شد. اکنون، این گروه‌ها سرخورده و ناامید از به نتیجه رسیدن تلاش‌های خود، در جست‌وجوی راه‌هایی از این بن‌بست هستند. با وضعی که حکام خودکامه‌ی عرب پیش آورده‌اند، ظاهراً راهی جز نبرد مسلحانه و استفاده از زور باقی نمانده است.

### ۲-۳-۳. تجارب شکست‌های تاریخی

جوامع اسلامی، پس از فروپاشی و تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی به وسیله‌ی استعمارگران غربی و با همدستی اعراب، (اندیشمند، وب‌سایت خراسان زمین، ۱۳۹۳/۴/۱۸ ش)، شکست‌های سیاسی - نظامی زیادی متحمل شدند. فروپاشی امپراتوری عثمانی و انحلال نهاد خلافت، در واقع سرآغاز شکست مسلمانان در برابر اروپای مسیحی و یکه‌تازی‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی دشمن در سرزمین‌های اسلامی بود. پس از این رویداد تاریخی، مسلمانان توانایی دفاع از عزت، موجودیت و سرزمین‌های خود را از دست دادند، در حالی که دوره‌ی طولانی‌مدت نظام خلافت، برای مسلمانان اهل سنت، به مثابه دوره‌ی طلایی از شکوه، عظمت و اقتدار به شمار می‌آمد. در این دوره، مسلمانان نسبت به رقبا، در همه چیز پیشتاز بودند و نظام خلافت با تمام ضعف‌ها و کاستی‌هایش، توانسته بود به خوبی از کیان و موجودیت سرزمین‌های اسلامی پاسداری نماید.

با این حال، با فروپاشی امپراتوری عثمانی و نظام خلافت، این عظمت و اقتدار یکسره بر باد رفت و مسلمانان در رویارویی با دشمنان غربی و مسیحی، هر روز بیش از پیش احساس عجز و درماندگی می‌کردند. با وجود این، هنوز امیدهایی برای احیای دوباره‌ی شکوه و اقتدار امت اسلامی زنده بود، ولی اشغال فلسطین به دست صهیونیست‌ها و



شکست افتضاح‌آمیز ارتش چندین کشور عربی در برابر کشور جعلی کوچکی به نام اسرائیل، همه‌ی امیدها را به ناامیدی مبدل ساخت. این رویداد ناگوار تاریخی، ضربه‌ی سهمگینی بر روحیه‌ی عمومی مسلمانان وارد کرد. شاید برای نخستین بار بود که مسلمانان در برابر حادثه‌ای این گونه احساس حقارت و سرشکستگی می‌کردند. (روزنامه‌ی ایران، ۲۳ و ۲۴/۹/۱۳۸۲ ش) نگاهی به سخنان و بیانات رهبران گروه‌های سلفی، به خوبی مشخص می‌کند که این احساس سرشکستگی و بی‌لیاقتی چه قدر بر وجدان تاریخی آنان سنگینی می‌کند. «اسامه بن لادن» در سخنرانی خود با اشاره به بمب‌گذاران عملیات‌های ناپرویی و کنیا، درباره‌ی آنها چنین می‌گوید: من این افراد را بزرگ‌مردانی با افتخار می‌دانم و برای آنان احترام فراوانی قائل هستم، زیرا سبب از بین رفتن تحقیری شدند که دامن‌گیر امت اسلامی شده بود. (بن لادن، ۱۹/۹/۱۳۸۰ ش) سخنان «ابومصعب زرقاوی» نیز از وجود چنین احساسی بین مسلمانان عرب حکایت دارد: ای قوم، خداوند عرب‌ها را با این دین، عزیز و سربلند گرداند و با این دین، از تاریکی به سوی نور و از پرستش بت‌ها به پرستش خدای یکتا هدایت کرد و به وسیله‌ی این دین آنان را بر بنی‌بشر گرامی داشت». (الزرقاوی، ۱۴۲۷ق: ۶۵-۶۶ و عنایت، ۱۳۶۵: ۲۰۲-۲۰۳)

این سرخوردگی‌ها و احساس درماندگی وقتی در کنار ذلت و زبونی سردمداران عرب و سرسپردگی آنان در برابر دشمنان و کشورهای متجاوز به سرزمین‌های اسلامی قرار می‌گیرد، بیش از پیش تشدید می‌شود. تشدید فشارهای ناشی از سرخوردگی، به خودی خود کینه، نفرت و انزجار تولید کرده، زمینه‌ی حمله به همه‌ی کسانی خواهد شد که عوامل شکست و سرخوردگی تشخیص داده می‌شوند. در بخشی از سخنرانی بن لادن، این نوع نگاه نفرت‌آمیز به خوبی نمایان است: سران جهان کفر مزدوران خودشان، یعنی حکام عرب منطقه را نیز با خود همراه کرده‌اند؛ آن هم پس از گذشت نیم قرن به تمسخر گرفتن امت عرب و مسلمان، زیرا می‌دانیم هرگاه یکی از پادشاهان عرب با یکی از رؤسای جمهور غرب ملاقات می‌کند، کاملاً آشکار است که این افراد نه برای یاری دادن مجاهدین فلسطینی، که به منظور محکوم کردن جوانانی آمده‌اند که پدران و برادرانشان در گذشته به دست صهیونیست‌ها کشته شدند، زندانی کشیدند و برای دفاع از دینشان مورد شکنجه و اذیت قرار گرفتند. جرم آنها این است



که می‌خواهند کفار را از بین ببرند. (اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۴۲) بدین ترتیب می‌توان گفت شکست‌های پیاپی مسلمانان در برابر دشمن، عامل سرخوردگی شده، این امر در کنار زبونی و سرسپردگی حکام عرب، سبب تشدید فشار و ایجاد نفرت از این حکام و سیاستمداران غربی و در نهایت منجر به رفتار خشونت‌آمیز گشته است.

«حسن حنفی»، اندیشمند و نویسنده‌ی مصری، در تحلیلی، مهم‌ترین عامل و انگیزه‌ی ظهور جنبش‌های اسلامی را مقایسه‌ی وضع کنونی جهان اسلام با عظمت و شکوه گذشته‌ی آن دانسته، می‌نویسد: مقایسه‌ی فتوحات و پیروزی‌های گذشته‌ی اسلام با عقب‌ماندگی و شکست‌های کنونی و تباهی استعدادها و موجود زیر فشار نظام‌هایی که اقتدارگرا و حتی غیراسلامی به شمار می‌روند و نیز پیشرفت و دست برتر جوامعی که بیشتر تحت تسلط مسلمانان بودند - همگی - سبب پیوستن گروه‌های اجتماعی به دعوت‌های اسلامی شده است که در پی بازگشت شکوه‌مندانه به گذشته‌ی خویش هستند و انگیزه‌ی مهمی برای سوق دادن آنان به سوی بنیادگرایی است. (حنفی، بی‌تا: ۲۰-۲۲)

### ۳-۳-۳. سرخوردگی به دلیل عقب افتادن از رقیب تاریخی خود

اهل سنت با شیعه رقابت دیرینه دارد. از نخستین روزهای رحلت پیامبر اکرم ﷺ تاکنون، این روابط تنش‌آلود در توالی تاریخی، استمرار پیدا کرده است. در این کشمکش رقابت جویانه‌ی تاریخی، شیعه کمتر فرصت ابراز وجود و نقش‌آفرینی پیدا کرده است؛ گروهی که در کل گستره‌ی تاریخی، سرنوشت تحولات و رویدادها را تعیین می‌کرد، پیروان خلفا بوده‌اند. شیعه در گذشته، اگر چه در برخی مقاطع تاریخی، در متن تحولات و رویدادهای تاریخی دیده می‌شود، ولی بیشتر زندگی پرمحنتی داشته است.

رابطه‌ی این معادله، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به هم خورد؛ برای نخستین بار، شیعه از حاشیه به متن آمد و در تحولات و رویدادهای تاریخی و بین‌المللی نقش‌آفرینی و ابراز وجود کرد، در حالی که جامعه‌ی اهل سنت، نقش تعیین‌کننده‌ی پیشین خود را در روابط و مناسبات بین‌المللی، کم از دست می‌داد و از متن به حاشیه رانده می‌شد. در حالی که جامعه‌ی اهل سنت از تجربه‌ی شکست‌های تاریخی و ناکامی در حرکت‌های اسلام‌خواهانه‌ی خود به شدت دچار سرخوردگی شده بود، در جامعه‌ی شیعی، انقلابی با



اهداف صد در صد اسلامی با موفقیت به پیروزی رسید و قلمرو نفوذ فکری و ایدئولوژیکی خود را گسترش می‌داد. آنچه جامعه‌ی اهل سنت و به ویژه اسلام‌گرایان متعصب سنی را به حرکت‌های انفعالی واداشت، صرف پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نبود، بلکه گستره‌ی تأثیرات این انقلاب بر شیعیان بیرون از مرزهای ایران و نیز مردم عادی اهل سنت بود که آنان را به وحشت انداخت. پیروزی انقلاب اسلامی، به شیعیان دیگر نقاط دنیای اسلام جرئت و جسارت داد و آنان را به جریان‌های فکری - سیاسی فعال و تأثیرگذار تبدیل کرد؛ جریان‌هایی که می‌توانست در معادلات سیاسی و نظامی تعیین‌کننده باشند و شرایط را براساس خواسته و اراده‌ی خود مدیریت کرده، به سود خود تغییر دهند.

حزب الله لبنان یکی از همین گروه‌های شیعی است که در چند دهه‌ی اخیر، با نیروی چندهزار نفری، توانسته است با ارتش افسانه‌ی و شکست‌ناپذیر اسرائیل مقابله کرده، در برخی موارد، آن را وادار به شکست نماید. در سال ۲۰۰۶م، مجاهدان حزب‌الله، یکی از درخشان‌ترین صحنه‌های تاریخی را در نبردی معروف به جنگ ۳۳ روزه با ارتش اسرائیل آفرید که در تاریخ عرب بی‌همتاست. بازتاب این رویداد، سراسر جهان عرب تحت تأثیر قرار داد و «سیدحسن نصرالله»، دبیرکل حزب‌الله را به یکی از محبوب‌ترین چهره‌های سیاسی در جهان عرب تبدیل کرد. افزون بر این، می‌توان موفقیت‌های جمهوری اسلامی - به عنوان نظام شیعی - را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی و تکنولوژیکی، به ویژه فناوری‌های نظامی، مؤلفه‌ی دیگری دانست که برای اعضای عادی جامعه‌ی اهل سنت جاذبه ایجاد می‌کند و شیعه را مذهبی نشان می‌دهد که ظرفیت رقابت و پاسخ‌گویی به ایدئولوژی‌ها الحادی و ضددینی دارد و نیز استعداد به چالش کشیدن قدرت‌های استعمارگر و برتری‌جو را.

پیدایش چنین نگرشی به مذهب شیعه بین قشرهای عادی و حتی تحصیل‌کرده‌ی سنی، در عین حال که موجب بسط نفوذ فکری شیعی در دنیای اسلام می‌گردید، سبب پیدایش احساس ازخودبیزاری و سرخوردگی دوچندان در سطوح دیگر جامعه‌ی اهل سنت نیز می‌شد؛ کامیابی‌های بزرگ شیعه، در عرصه‌های گوناگون سیاسی، نظامی، علمی و صنعتی، از سویی رشک و حس حسادت را در آنان برمی‌انگیخت؛ حسی که بازتاب آن احساس

بی‌لیاقتی و بی‌ارزشی در وجود خویش بود. از سوی دیگر نیز گسترش سریع نفوذ فکری و سیاسی شیعه بین اهل سنت، آنان را به شدت زجر داده، دچار آشفتگی و عصبانیت می‌کرد. آنان دیوانه‌وار به دنبال راهی می‌گشتند که جلو نفوذ شیعه را بگیرد. اکنون، مسئله‌ی اصلی، نه مقابله با اسرائیل و سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی کشورهای استعمارگر غربی، که مقابله با گسترش نفوذ شیعه بود. این مسئله برای آنها در اولویت اول قرار داشت؛ از این رو، باید هر چه زودتر تدبیری اندیشیده می‌شد تا این جریان قدرتمند و توفنده را متوقف سازد. چنین بود که جنگ‌ها به جای آن که به مقابله با اشغالگران غربی و اسرائیل متمرکز گردد، خصلت مذهبی پیدا کرد.

#### ۳-۴. تعارضات طبقاتی، قومی و مذهبی

تعارضات قومی، مذهبی و طبقاتی، از عوامل مهم درگیری‌ها و خشونت‌های اجتماعی است. سازمان قشربندی و طبقاتی هر جامعه، یکی از مهم‌ترین عوامل در تنش‌های اجتماعی به شمار می‌رود. (دوروزه، ۱۳۷۶: ۲۲۳) برخی از جامعه‌شناسان آن را علل‌العلل همه‌ی درگیری‌های اجتماعی برشمرده‌اند. (همان: ۲۳۷) «تاریخ همه‌ی جوامع تا روزگار ما، همانا تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی است»؛ (کوزر، ۱۳۸۹: ۸۱) بنابراین، اگر روابط و مناسبات این طبقات آگاهانه و برنامه‌ریزی‌شده تعدیل و مدیریت نگردد، می‌تواند جامعه را به سمت رادیکالیزه شدن و درگیری‌های فیزیکی و رفتارهای خشونت‌آمیز سوق دهد. عامل مهم دیگر در منازعات و کشمکش‌های اجتماعی، عنصر قومیت یا نژاد است. این عامل نیز می‌تواند تنش‌های اجتماعی را شعله‌ورتر کرده، موجب درگیری‌های خشونت‌بار شود. (دوروزه، ۱۳۷۶: ۲۵۹ و صبوری، ۱۳۸۱: ۱۷۸) قومیت و ناسیونالیسم در قالب اختلافات قومی و مذهبی، منبع بی‌ثباتی ساختارهای سیاسی و موجب بروز بحران‌ها و خشونت‌های شدید در جوامع گردیده است. افزون بر عوامل یادشده، تضادهای فرقه‌ای- مذهبی، یکی دیگر از عوامل درگیری‌های خون‌بار اجتماعی به شمار می‌رود. در واقع، بخش اعظم درگیری‌ها و کشمکش‌های خونین اجتماعی در تاریخ اسلام، درگیری‌ها و تسویه‌حساب‌های مذهبی بوده است. البته باید توجه داشت که مذهب، که گاهی ایدئولوژی تولیدکننده‌ی خشونت معنا می‌شود، غیر از تعارضات و کشمکش‌های مذهبی است و با آن فرق می‌کند.



در فرض نخست، که مذهب، ایده‌تولوژی در نظر گرفته و سبب ایجاد خشونت در جامعه می‌گردد، با سلطه‌ی تنها یک مذهب هم ممکن است جامعه به سمت خشونت‌گرایی سوق داده شود، در حالی که در فرض دوم، خشونت تنها در صورتی رخ می‌دهد که حداقل در جامعه دو مذهب حضور داشته باشد.

در شکل‌گیری و ظهور گروه‌های خشونت‌گرا در دنیای اسلام، نقش عوامل سه‌گانه‌ی بالا به خوبی دیده می‌شود؛ عراق، سوریه، افغانستان و پاکستان، از نظر ترکیب گروه‌های قومی، مذهبی و نیز پیشینه‌ی روابط و مناسبات تاریخی، به گونه‌ای هستند که هر نوع گروه خشونت‌گرا در آن جا زمینه‌ی ظهور و فعالیت پیدا می‌کند. جمعیت عراق متشکل از سه قومیت بزرگ عرب، کرد و ترکمن است که از نظر مذهبی، اعراب بیشتر گرایش شیعی و کردها و ترکمن‌ها بیشتر سنی مذهب هستند. (کیسین و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۷۱، ان وینی، ۱۳۷۳: ۲۱-۲۲ و ربانی، ۱۳۸۴: ۸)

### ۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مطالب یادشده را می‌توان این گونه جمع‌بندی کرد که: خشونت‌گرایی در جهان اسلام، محصول و معلول فشارهای متراکمی است که جهان اسلام را آزار می‌دهد. می‌توان منابع مختلف ذیل را تولیدکننده‌ی این فشارها دانست.

۱. بحران «فرهنگی - معرفتی»: به این معنا که در اثر تحولات و دگرگونی‌های تاریخی و نیز رویارویی جهان اسلام با ارزش‌های فرهنگ مدرن، نظام فرهنگی بومی، دچار اضمحلال گسیختگی و فرسایش شده است. اجزا و عناصر نظام معنایی پیشین، که پیش از روابط و مناسبات ما با جهان طبیعت، جهان اجتماعی و خود ما را تنظیم و توجیه می‌کرد، دیگر ارتباط موزونی با همدیگر نداشته، پاسخ‌گوی شرایط کنونی نیست؛ به عبارت دیگر، جهان اسلام در شرایط کنونی از نوعی بحران هویت و وضعیت آنومیک رنج می‌برد. این وضعیت، امت اسلامی را از نظر روحی - روانی دچار آشفتگی و سردرگمی کرده است و به شدت آزار می‌دهد. جامعه‌شناسان می‌گویند در چنین شرایطی، احتمال رفتارهای کج‌روانه و اقدامات ضدهنجاری عاملان اجتماعی افزایش چشم‌گیری می‌یابد. کنش‌های افراطی و خشونت‌طلبانه، نوع رفتار ضد هنجاری است که از همین وضعیت نشئت می‌گیرد.



۲. منبع دوم تولید فشارهای روحی- روانی در جوامع اسلامی، وجود محرومیت نسبی (احساس فاصله بین داشته‌ها و خواسته‌ها) است. در این جوامع، موقعیت‌های ارزشمند و منابع کمیاب، عادلانه توزیع نشده است. گروه‌ها و بخش‌های بزرگی از اعضا، در حق خود احساس تبعیض و اجحاف کرده، خود را از آنچه باید داشته باشند، محروم می‌دانند. آنها احساس می‌کنند تمام منابع و موقعیت‌های ارزشمند را تنها یک گروه در انحصار خود درآورده است. در نتیجه، نارضایتی‌های گسترده‌ی اجتماعی در آنان به وجود آمده است. نارضایتی‌ها اگر به موقع و درست پاسخ داده نشود، منجر به اعتراضات اجتماعی می‌گردد.

۳. ناکامی‌های اجتماعی و سیاسی و سرخوردگی‌های ناشی از آن، سومین عامل مهمی است که سبب تولید فشارهای روحی- روانی در جوامع اسلامی می‌گردد. هم‌اکنون، جامعه‌ی اهل سنت از چند عامل اساسی به شدت رنج می‌برد: ۱. سرخوردگی‌های ناشی از شکست‌های تاریخی، به ویژه زمانی که با زبونی و سرسپردگی حکام عرب در برابر کشورهای استعمارگر و متجاوز غربی در کنار هم قرار می‌گیرد؛ ۲. شکست‌های مکرر مسلمانان سنی در تلاش و حرکت اسلام‌خواهان‌شان به دلیل ممانعت حکومت‌های مستبد و خودکامه‌ی عرب.

این دو عامل به اندازه‌ی کافی، جامعه‌ی اهل سنت را رنجور و اندوهگین نموده بود، ولی عامل سومی که اندوه درونی این جامعه را دوچندان می‌کرد، دست‌آوردهای بزرگ شیعه در عرصه‌های گوناگون سیاسی، نظامی و علمی و فناوری و گسترش نفوذ آن بین اهل سنت بود. مسلمانان سنی وقتی وضعیت جامعه‌ی خود را با این دست‌آوردهای درخشان و تحسین‌برانگیز مقایسه می‌کنند، از سویی دچار رشک و حسرت و از سوی دیگر، گرفتار آشفتگی روانی و عصبانیت می‌شوند.

۴. مجموعه فشارها، روی هم انباشته و متراکم شده، سبب تولید عقده، نفرت و انزجار می‌گردد. افراد و گروه‌هایی که تحت چنین شرایطی قرار می‌گیرند، تعادل روانی خود را از دست داده، هر بهانه‌ای ممکن است دیگ خشم آنان را به جوش آورد و در نتیجه، دست به اقداماتی بزنند که در نظر دیگران غیرعادی و ناهنجار می‌نماید. رفتار پرخاشگرانه و اقدامات آسیب‌زا ضد عوامل و عناصر نفرت‌انگیز، یکی از شیوه‌هایی است که ممکن است آنها از

طریق آن، خشم و عصبانیت خود را بیرون بریزند. براساس این، فشارهای مزبور را می‌توان زمینه‌ساز ظهور و پیدایش گروه‌های خشونت‌گرا در دنیای اسلام دانست.

۵. گوناگونی قومی و مذهبی و به ویژه با توجه به گذشته‌ی مناسبات خون‌بار و نفرت‌آمیز گروه‌های مذهبی و قومی، زمینه را برای بروز خشونت‌های اجتماعی و شکل‌گیری گروه‌های خشونت‌گرا مساعدتر کرده است. فشارهای ناشی از بحران فرهنگی - معرفتی، ناکامی‌های سیاسی و اجتماعی و محرومیت نسبی، وقتی با شکاف‌های طبقاتی، مذهبی و قومی ترکیب می‌شود، پتانسیل قوی برای درگیری و رفتارهای خشونت‌بار ایجاد می‌کند. یکی از نویسندگان عرب در این باره می‌نویسد: با وجود همگنی آشکار جمعیت در سطح پان‌عربی در چندین کشور مانند سودان، لبنان، عراق، سوریه، الجزایر، مراکش، موریتانی، بحرین و یمن، فقدان تجانس‌های قومی آشکاری به چشم می‌خورد. در این نُه کشور، نزدیک به ۳۵ درصد یا بیشتر جمعیت از حیث یک یا چند مورد، از چهار متغیر قومی (زبان، مذهب، فرقه یا گروه قومی) از اکثریت عرب/مسلمان/سنی و قفقازی متفاوت است... در این نُه کشور نوع آشکاری از تنش‌های قومی دیده می‌شود. در چهار مورد آن شامل سودان، عراق، لبنان و یمن، این گونه تنش‌ها در دهه‌های اخیر، به پیکارهای مسلحانه‌ی طولانی منتهی شده و یکپارچگی و تمامیت سرزمینی به مخاطره افتاده است. (پپا و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۷۹)

یکی از پژوهشگران ایرانی در تحلیل خود از دلیل تداوم و استمرار خشونت‌های سیاسی در عراق، دقیقاً به دو عنصر قومیت و مذهب اشاره کرده، می‌نویسد: در عراق، از زمان تأسیس دولت به این سو، عواملی مانند ۱. نبود سنت‌های مدنی و تجربه‌ی دموکراسی؛ ۲. فرایند دولت و ملت‌سازی آمرانه و تحمیلی؛ ۳. دولت الیگارشیک تحت سلطه‌ی عرب‌تبارهای سنی مذهب و طرد گروه‌بندی‌های قومی دیگر که هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند - همگی - سبب شد به جای پیوندهای مدنی و باورهای دموکراتیک، پیوند و باورهای قومی، قبیله‌ای و مذهبی بر جریان‌ات و گروه‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی حاکم گردد. سقوط صدام، سبب مشارکت رادیکال و گسترده‌ی احزاب و گروه‌های قومی و مذهبی از پیش موجود یا تازه‌تأسیس بر مبنای عمدتاً علقه‌های تنگ‌نظرانه‌ی قومی و مذهبی شد. نتیجه‌ی نهایی آن، استمرار و تشدید خشونت در جامعه‌ی چندپاره‌ی قومی و مذهبی و تبدیل آن به جامعه‌ای به

شدت آنومیک و هرج و مرج طلب و تشدید شکاف بین دولت و جامعه شد؛ (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۷۱) بنابراین، در عراق تحزب و فعالیت سیاسی در شکل افراطی قوم‌محور و انحصارگرایی مذهبی ظاهر شد و به جای جامعه‌ی مدنی، جامعه‌ی سیاسی قدرت‌بنیاد و انحصارگرا در امتداد خطوط قومی و مذهبی شکل گرفت. در این وضعیت، کردها و شیعیان درصدد کسب قدرت سیاسی بالا و جبران ناکامی‌های گذشته برآمدند و گروه‌های رادیکال عرب سنی نیز برای اعاده‌ی نظم سیاسی پیشین و جلوگیری از طرد شدن بیشتر از قدرت سیاسی، به خشونت سیاسی گسترده روی آوردند. (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۷۲)



## فهرست منابع

۱. آوتویت، ویلیام و باتامور، تام، فرهنگ علوم اجتماعی قرن ۲۰، ترجمه: حسین چاوشیان، تهران، نشر نی، ۱۳۹۲ش.
۲. ابراهیمی‌پور، قاسم، شاخص‌های خانواده مطلوب از دیدگاه اسلام، تهران، مرکز بررسی‌های راهبردی جمهوری اسلامی، بی‌تا.
۳. ابوزید، نصر حامد، درهم کوبیدن استبداد در کشورهای عربی ممکن است. روزنامه‌ی دنیای اقتصاد، شمی ۱۵۳۵، ۱۳۸۷/۳/۹ش.
۴. احمدبن حنبل، السنه، المکه المکرمه، المطبعه السلفیه و مکتبتها، ۱۳۴۹ق.
۵. احمدی، حمید، تندروها بعد از انسداد سیاسی می‌آیند، روزنامه‌ی ایران، ۲۳ و ۲۴/۹/۱۳۸۲ش.
۶. ارشدنیا، نیک‌نام، زخم افراط بر چهره‌ی منطقه، روزنامه‌ی ایران امروز، ۱۰/۱۰/۱۳۹۳ش.
۷. اسامه بن لادن، بن لادن: حاضرم در دادگاه اسلامی محاکمه شوم، ترجمه: عباس امام، صدای عدالت، ۱۳۸۰/۹/۱۹ش.
۸. اسماعیلی، حمیدرضا، القاعده از پندار، تا پدیدار، تهران، اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۶ش.
۹. اندیشمند، محمد اکرام، دنیای عرب؛ دنیای زبونی و در ماندگی، وب‌سایت خراسان زمین، ۱۳۹۴/۴/۱۸ش.
۱۰. انوری، حسن، فرهنگ روز سخن، تهران، سخن، ۱۳۸۳ش.
۱۱. بارون، رابرت و دان برن و نایلا برنسکامب، روان‌شناسی اجتماعی، (ویراست یازدهم) ترجمه: یوسف کریمی، تهران، نشر روان، ۱۳۸۸ش.
۱۲. پناهی، محمدحسین، نظریه‌های انقلاب، وقوع، فرایند و پی‌آمدها، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۹۲ش.
۱۳. تودنهوفر، بورگن، ده روز با داعش، از درون دولت اسلامی، ترجمه: علی عبداللهی و زهرا معین، تهران، کتاب کوله‌پشتی، ۱۳۹۴ش.
۱۴. جویس، ان، ویلی، نهضت اسلامی شیعیان عراق، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳ش.
۱۵. الحركات الاسلاميه و الديمقراطيه، درسه فی الفكر و الممارسه، بیروت، مرکز دراسات الوجدت العربی، ۱۹۹۹م، مقاله‌ی الفكر الحركی اسلامیه.
۱۶. حسینی، حسین، بحران‌های شهری و تئوری محرومیت نسبی، مجله‌ی سیاست دفاعی، ۱۳۷۵ش، ش ۱۵ و ۱۶.
۱۷. حنفی، حسن، الاصول الاسلامیه، قاهره، مکتبه مدبولی، بی‌تا.
۱۸. دکمبجیان، هرایر، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه: حمید احمدی، تهران، کتاب طه، ۱۳۸۳ش.
۱۹. دوورژه، موریس، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ش.
۲۰. ربانی، محمدناصر، فدرالیسم در عراق؛ تهدید یا فرصت؟ همشهری دیپلماتیک، شهریورماه ۱۳۸۴ش، ش ۶۳.
۲۱. رنجبر شیرازی، مصطفی و حمزه نجاتی آرنی و فاطمی صدر، جریان‌شناسی داعش، تهران، سخنوران، ۱۳۹۳ش.
۲۲. روحانی، حسن، آشنایی با کشورهای اسلامی، ج ۱، نشر مشعر. تهران، ۱۳۸۸ش.
۲۳. الزرقاوی، ابی مصعب، کلمات مضینه؛ الکتاب الجامع لخطب و کلمات الشیخ المعترز بدینه ابی مصعب الزرقاوی، شبکه‌ی البراق الاسلامیه، ۱۴۲۷ق.
۲۴. ژيوک، اسلاوی، پنج نگاه زیرچشمی به خشونت، ترجمه: علی‌رضا پاک‌نهاد. تهران، نشر نی، ۱۳۸۹ش.
۲۵. ستوده، هدایت‌الله، روان‌شناسی اجتماعی، تهران، انتشارات آوای نور، ۱۳۸۵ش.
۲۶. سردارنیا، خلیل‌الله، درآمدی جامعه‌شناسی سیاسی خاورمیانه، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۲ش.



۲۷. سعید، بابی. اس. هراس بنیادین، اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی ترجمه: غلام‌رضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ش.
۲۸. فیرحی، داود، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸ش.
۲۹. کارل کیسین و دیگران، جنگ امریکا و عراق، هزینه‌ها، پی‌آمدها و گزینه‌های موجود، گروه مترجمان: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، انتشارات مؤسسه تهران، ۱۳۸۱ش.
۳۰. کوزر، لوئیس، زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۸۹ش.
۳۱. کیت، رابرتس، پیدایش و بقای نهضت‌های دینی: کاریزما و روزمره شدن، ترجمه: هادی جلیلی، کیان، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸ش، ش ۴۶.
۳۲. گار، تد رابرت، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟، ترجمه: علی مرشدی‌زاده، تهران، انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸ش.
۳۳. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵ش.
۳۴. مقتدایی، زینب، بررسی مفاهیم و نظریه‌های پرخاشگری، وبسایت راسخون، ۱۳۹۲/۸/۱ش.
۳۵. میرعلی، محمدعلی، نظریه‌ی اطاعت از حاکم جائر در فقه سیاسی اهل سنت، مجله‌ی حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۹۱ش، سال هفدهم، ش ۶۵.
۳۶. نجات، سیدعلی، کالبدشکافی داعش (ماهیت، ساختار تشکیلاتی، راهبردها و پی‌آمدها)، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۹۴ش.
۳۷. نوریس، پیا، نیکی از. کدی و دیگران، جامعه‌شناسی سیاسی (شکاف‌های اجتماعی)، ترجمه: پرویز دلیرپور و علی‌رضا سمعی اصفهانی، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۸ش.



